

# سجع و فواصل آیات

قسمت سوم از سلسله مقالات بدیع در آینه قرآن

حسن خرقانی

سجع از لحاظ واژگانی به صوتی اطلاق می‌شود که آهنگین و موزون باشد.<sup>(۱)</sup> از این رو، آواز کبوتر و فاخته را سجع گویند و در معنی اصطلاحی به «یکسانی واژه‌های آخر قرینه‌ها در وزن یا حرف آخر (روی) و یا هر دوی آنها» گفته می‌شود. گاهی هم به معنای اسم مفعول به کار رفته و به کلمه پایانی فقره<sup>(۲)</sup> به اعتبار موافق بودنش با کلمه آخر فقره دیگر اطلاق می‌شود. فاصله نیز کلمات مشابه پایانی هر آیه است. سجع در نثر مانند قافیه<sup>(۳)</sup> در شعر است که به نثر آهنگ ویژه‌ای داده، آن را به نظم

۱. «السين والميم والعين اصل يدل على صوت متوازن، من ذلك السجع في الكلام وهو أن يؤتى به وله فواصل كقوافي الشعر، كقولهم: من قلّ ذل و من مزّ فل.» ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۳۵. «سَجَعٌ يَسْجَعُ سَجْعًا: استوی و استقام و اشبه بعضه بعضًا؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۵۰.
۲. «قرینه» قطعه‌ای از کلام است که جفت و همتای قطعه دیگر قرار داده شده است. «فقره» هم قطعه‌ای از کلام است که در نثر به منزله بیت در نظم و در اصل زینتی بوده است که به شکل فقره پشت ساخته می‌شده است. «فاصله» کلمه آخر فقره است و «سجع» گاهی به نفس فاصله و گاهی به توافقی دو فاصله در حرف اخیر اطلاق می‌شود. رک: شروح التلخیص، ج ۴، ص ۴۴۵، حاشیه دسوقی و ص ۴۴۶، مواهب الفتح. و برای معنی فقره، رک: شرح مختصر، ج ۲، ص ۱۴۳.
۳. فواصل شعر را از این جهت قافیه گویند که شاعر «یقفوها»، یعنی در شعر خود از آن پیروی کرده، از حدش خارج نمی‌شود.

نزدیک می‌سازد، اما وزن عروضی آن را دارا نیست.

آرایه سجع زمانی پدید می‌آید که سجعها در پایان دو جمله به کار روند و آهنگ آن دو را به هم نزدیک سازند، درست مانند قافیه که در پایان مصراعها یا بیتها می‌آید. فی فواصل قرآن کریم و اسجاع بر پایه وقف استوار است؛<sup>(۱)</sup> یعنی هماهنگی حاصل از سجع هنگامی پدید می‌آید که در پایان جمله‌ها وقف شده، حرکتها آشکار نگردد. از این روست که حرکتهای پایانی در بسیاری از اسجاع با هم فرق دارد؛ مثلاً در قرآن کریم ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾ پس از ﴿عَذَابٌ وَاصِبٌ﴾ و ﴿شَهَابٌ نَاقِبٌ﴾ آمده است و همچنین است ﴿بِمَاءٍ مَنهْمٍ﴾ و ﴿قَد قَدِرٌ﴾<sup>(۲)</sup> و ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنَ الْوَالِدِ﴾ و ﴿يَنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ﴾<sup>(۳)</sup> و مانند آن.

## سجع میان نفی و اثبات

سجع از ویژگیهای برجسته بلاغت فطری است که باعث شگفتی اعراب جاهلی شده بود و از آن فراوان در مثل، خطبه و نثرشان استفاده می‌کردند؛ مانند: «لیل داج و نهار ساج و سماء ذات أبراج». پیدایش سجع در آن زمان، گویای شکوفایی لغت عرب است. قرآن کریم هم در پاسخ به این شوق طبیعی و نیاز درونی عرب به موسیقی لفظ و آهنگین بودن آن و نیز در هم‌وردی با ادیبان عصر، از موسیقی جان افزای سجع استفاده کرد.<sup>(۴)</sup>

→ باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدهش  
بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدهش  
در این بیت از حافظ «گل و بلبل» واژه‌های قافیه است که در حروف قافیه «ل» مشترکند، و «بایدهش» که در هر دو مصراع و پایان ابیات تکرار شده است، «ردیف» نام دارد. شعر ممکن است ردیف داشته یا نداشته باشد، اما همیشه قافیه دارد.

۱. رک: زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۶۹-۷۱.  
۲. صافات/ ۹-۱۱.  
۳. قمر/ ۱۱-۱۲.  
۴. رعد/ ۱۱-۱۲.  
۵. برگرفته از: سید جعفر حسینی، تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ص ۶۲-۶۱.  
در کتاب **نگاهی تازه به بدیع**، ص ۲۸ می‌نویسد:  
«سجع اساس نثر فنی و مقاله نویسی است و در قرآن مجید نیز نقش برجسته‌ای دارد. باید توجه

این کتاب مانند ناپذیر الهی میان زیبایی و موزون بودن شعر و آزادی نثر جمع کرده و ویژگیهای خوب هر کدام را به کار برده است. آنچه کاملاً آشکار و پذیرفتنی است، همگونی بسیاری از آیات قرآن کریم از نظر وزن و حرف آخر یا یکی از این دو در کلمات پایانی هر آیه است و این در بسیاری موارد با آنچه در نثر به عنوان سجع مطرح است، سازگاری دارد، هر چند در پذیرش و نامگذاری این واقعیت اختلاف نظر وجود دارد.<sup>(۱)</sup> بیقین این تناسب را قافیه نمی‌شود نامید، زیرا قافیه در شعر مطرح است و خداوند حکیم در کتاب استوارش، شعر بودن را از آن نفی کرده است:

﴿وَمَا عَلَّمَنَا الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾<sup>(۲)</sup>

برخی همان اصطلاح سجع را در این موارد به کار می‌برند و گروهی دیگر آن را فواصل می‌نامند. رشید و طواط می‌گوید:<sup>(۳)</sup>

«و آخر آیات قرآن را اسجاع نشاید گفت، فواصل باید گفت، چنانکه می‌فرماید عز من قائل: ﴿كُتِبَ فَصِّلْتُ آيَاتِهِ﴾»<sup>(۴)</sup>

وجه نامگذاری به فواصل، افزون بر این آیه، آن است که در آن جا دو کلام از یکدیگر جدا می‌شوند.

دلیل پرهیز از لفظ سجع، آن است که سجع در لغت به معنای آواز پرنده است و شرف قرآن، مانع از استعاره آوردن این لفظ می‌شود. افزون بر این، می‌خواهند این کلام

→ داشت که هیچ زبانی مانند زبان عربی برای سجع مناسب نیست، زیرا زبان عربی زبانی قالبی است و تمام کلماتی که در یک قالب باشند (مثلاً قالب فاعل یا مفعول) نسبت به هم یا سجع متوازنند یا سجع متوازی.»

۱. برای این بحث، رک: باقلانی، اعجاز القرآن، ص ۹۸-۱۱۰؛ خفاجی، سر الفصاحة، ص ۱۶۷-۱۶۴؛ زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۵۴-۶۰؛ سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۳۳۸-۳۳۴؛ محمد هادی معرفت، التمهيد، ج ۵، ص ۲۷۸-۲۷۳؛ بکری شیخ امین، البلاغة العربية فی ثوبها الجديد، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۲۰.

۲. یس ۶۹/ برای تفصیل این بحث، رک: باقلانی، اعجاز القرآن، فی نفی الشعر من القرآن، ص ۸۹-۹۷.

۳. حدائق السحر، ص ۱۴.

۴. فصلت ۳/ در قرآن مشتقات تفصیل که در مورد قرآن و آیات آن به کار رفته باشد، نسبتاً زیاد است.

رک: معجم المفهرس، همین ماده. نیز در مورد تفسیر آیه، رک: محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۳۵۹.

الهی متفاوت با کلام بشر را از سجعی که درباره کاهنان به کار رفته و از اسمی که برای کلام بشر نهاده شده، تنزیه کنند.

به هر حال، با پذیرش اصل سجع، اختلاف در نامگذاری خواهد بود و به نظر می‌رسد اطلاق هر دو لفظ بدون اشکال باشد، چه، مجرد اصطلاح است. البته شایان توجه است که اواخر برخی آیات از مرز سجع خارج و فقط فواصل نامیده می‌شود و از طرف دیگر ممکن است در درون آیه سجع صورت گیرد. (بعضی فواصل را اعم از رؤوس آیات می‌دانند).

برخی مانند رُمّانی و باقلانی - در تأیید مذهب ابو الحسن اشعری - بر این باورند که در قرآن، سجع وجود ندارد و آنچه را سجع نامیده‌اند، به ظاهر سجع است. رُمّانی می‌گوید که فواصل بلاغت و اسجاع عیب است و میان این دو فرق گذاشته به این که سجع در نخست لفظ در نظر گرفته می‌شود و سپس معنی بر طبق آن آورده می‌شود، اما در فواصل لفظ از معنی پیروی می‌کند و خود مقصود بالذات نیست. باقلانی می‌نویسد:

«ذهب اصحابنا (اشاعرة) کلهم الی نفی السجع من القرآن و ذکره ابوالحسن (امام اشاعرة) فی غیر موضع من کتبه»<sup>(۱)</sup>

سپس می‌گوید که دیگران قائل به اثبات سجع در قرآن هستند و به رد دلیل آنان می‌پردازد و در نفی سجع از قرآن استدلال می‌کند، اما جز انکار واقعیت چیز دیگری نیست و این انکار، ناشی از شبهاتی است که در این زمینه برای او پیش آمده است. از جمله دلیلهای باقلانی آن است که اگر قرآن سجع باشد، خارج از اسلوبهای کلام عرب نخواهد بود و در این صورت، دیگر اعجازی تحقق نخواهد یافت.

پاسخ آن است که استفاده از اسلوبهای کلام عرب با اعجاز قرآن، ناسازگاری ندارد و سبب همانندی با کلام دیگران نمی‌شود، چه، خود قرآن به زبان عربی مبین است و لازمه آن به کارگیری اسلوبهای این زبان است. البته قرآن آن را به گونه‌ای مانند ناپذیر به کار برده

است که دیگران نمی‌توانند همانند آن را بیاورند.

دلیل دیگر وی بر اساس قیاس سجع به شعر است. همان گونه که روا نیست به قرآن شعر اطلاق شود، روا نیست سجع گفته شود، بلکه نفی سجع از قرآن سزاوارتر است، زیرا کاهنان با آن سر و کار داشتند و کهانت با نبوت ناسازگاری دارد، بخلاف شعر. اما شایان توجه است که وجود عنصر خیال و محدود بودن به قالب وزن، شعر را از سجع که نوعی نثر است، برجسته می‌سازد و استفاده کاهنان از سجع، سبب مطرود شدن این اسلوب ادبی نمی‌شود، بلکه آن گونه استفاده، ناشایست است.

نقل است که کسی در اعتراض به دیه جنین گفت:

«کیف ندی من لا شرب ولا أكل، ولا صاح فاستهل، و مثل دمه یطل.»<sup>(۱)</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در پاسخ وی فرمودند:

«أسجاعة كسجاعة الجاهلیة» یا «أسجعا كسجع الكهان؟»<sup>(۲)</sup>

پر واضح است که انکار پیامبر صلی الله علیه و آله به سجع کاهنان که از مظاهر جاهلیت بود، بازگشت دارد، چه این که کاهنان که ادعای دانستن اسرار را داشتند و از آینده خبر می‌دادند، گفته‌های باطل خویش را جامه زیبای سجع می‌پوشاندند، تا نظر دیگران را جلب کنند، این شخص نیز خواست مانند آنان حکم کند و آن کلام را به خاطر سجعی که ساخته بود گفت و از این رو مورد نهی پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد. بنابراین، سزاوار نیست کسی با استناد به این کلام حضرت، حکمی تفسیری را برای سجع اثبات کند.

به هر حال، سجع در قرآن فراوان به کار رفته است و قابل انکار نیست و چنان که خواهد آمد، به سبب همسانی فواصل، تغییراتی صورت گرفته است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نیز از آن در کلام خود استفاده کرده‌اند.

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

«بدان که گروهی از ارباب علم بیان، سجع را عیب شمرده‌اند و خطبه‌های

۱. یعنی چگونه دیه کسی را بدهیم که نه خورده و نه آشامیده است، و نه پس از ولادت بانگ زده است، و

مانند خون او سزاست که هدر رود.

۲. باقلانی، *اهجاز القرآن*، ص ۱۰۰.

امیرالمؤمنین را در زمره آنچه عیب دانسته‌اند، داخل ساخته‌اند و گفته‌اند خطبه‌هایی که خالی از سجع و قرائن و فواصل باشد، خطبه‌های عرب است، و همین خطبه‌هاست که نیکو و بدون تکلف است؛ مانند: خطبه پیامبر ﷺ در حجة الوداع»<sup>(۱)</sup>

وی پس از نقل خطبه پیامبر می‌افزاید:

«بدان که اگر سجع عیب باشد، هر آینه کلام خداوند سبحان عیب دار خواهد بود، چه این که مسجوع است و تمامش دارای فواصل و قرائن است و همین به تنهایی بس است در باطل ساختن مذهب این گروه.»<sup>(۲)</sup>

ابن ابی الحدید سپس توضیح می‌دهد که پیامبر ﷺ نیز بیشترین خطبه‌هایشان مسجوع بود و از آن جمله است این کلام مشهور حضرت هنگام تشریف فرمایی به مدینه: «أیها الناس أفسوا السلام و أطمعوا الطعام و صلوا الارحام و صلوا باللیل و الناس نیام، تدخلوا الجنة بسلام.»

البته شایان یاد کرد است که قرآن کریم از تنوع اسلوب برخوردار است و تمام آن مسجوع نیست و سجعی را نیز که ارائه داده، بسیار فراتر و متنوع‌تر از عصر جاهلی است که محدود به چند جمله مسجوع بوده و شعر در نزد آنان اهمیت بیشتری داشته است. قرآن آن قالبها را در نور دیده است و سبکی که آورده، پدیده‌ای جدید و متمایز از هر کلام بشر بوده و از جنس کلام عرب در جاهلیت نیست؛ چه شعرش و چه نثرش. درس آموختگان مکتب وحی - که نخستین آنان علی رضی الله عنه است - نیز در بالاترین مرزهای کلام بشری سخن گفته‌اند.

## اقسام سجع

سجع سه گونه دارد که به ترتیب ارزش موسیقایی آن، بدین شرح است:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲. همان منبع، ص ۱۲۸.

## ۱. سجع متوازی

سجع متوازی<sup>(۱)</sup> آن است که کلمات هموزن و حروف پایانی هم یکی باشد. به عبارت دیگر، واژه‌های پایانی قرینه‌ها در وزن و حرف رَوّی مطابق باشند. (چنان که خواهد آمد، مقصود از وزن در این جا وزن عروضی است نه صرفی؛ یعنی همسانی در شماره و ترتیب حرکتها و سکونها بدون ضرورت موافقت در نوع آن.)  
مانند: توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال.  
هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. «سعدی»

## ● نمونه‌های قرآنی:

﴿فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ. وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ﴾<sup>(۲)</sup>

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ. وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْجِعْ﴾<sup>(۳)</sup>

﴿وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الرَّجْعِ. وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ. إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلِ. وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ﴾<sup>(۴)</sup>

﴿إِنظَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ. لَا ظِلِيلٌ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ. إِنهَا ترمی بشرر كَالْقَضْرِ. كَأَنَّهُ

جَمَالَاتٌ صُفْرٌ﴾<sup>(۵)</sup>

﴿وَوَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مَبْرُكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ. وَالنَّخْلَ بَاسْقَاتٍ لَهَا

طَلْعٌ نَضِيدٌ﴾<sup>(۶)</sup>

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالتَّنْدُرِ. فَقَالُوا أَبَشْرًا مِمَّنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾<sup>(۷)</sup>

۱. به این خاطر متوازی نامیده شده که دو فاصله در وزن و قافیه سازگارند و این در بقیه رعایت نشده است و اندک مناسبتی در نامگذاری کافی است. شروح التلخیص، ج ۴، ص ۴۴۸، حاشیه دسوقی.
۲. غاشیه/۱۴-۱۳. «در آن جا تختهایی برافراشته است و قدحهایی نهاده شده.»
۳. انشراح/۷۸. «پس چون فراغت یافتی، به طاعت در گوش و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور.»
۴. طارِق/۱۴-۱۱. «موگند به آسمان بارش انگیز، سوگند به زمین شکافدار که در حقیقت قرآن، گفتاری قاطع و روشنگر است و آن شوخی نیست.»
۵. مرسلات/۳۳-۳۰. «روان شوید به سوی دود سه شاخه، که نه سایه دار است و نه از شعله حفاظت می‌کند. او چون کاخی شراره می‌افکند که گویی شترانی زرد رنگند.»
۶. ق/۱۰-۹. «و از آسمان آبی پر برکت فرود آوردیم، پس بدان، باغها و دانه‌های دروکردنی رویاندیم و درختان تناور خرما که خوشه روی هم چیده دارند.»
۷. قمر/۲۴-۲۳. و «سُعُر» یا جمع سعیر به معنای آتش و یا به معنای جنون است.

«قال رب إني دعوت قومي ليلاً ونهاراً. فلم يزدهم دعاءي إلا فراراً»<sup>(۱)</sup>  
 «يا أيها الناس ضرب لكم مثل فاستمعوا له إن الذين تدعون من دون الله لن يخلقوا ذباباً ولو  
 اجتمعوا له»<sup>(۲)</sup>

## ۲. سجع مُطَرَّف

سجع مطرّف<sup>(۳)</sup> آن است که اختلاف در وزن و اشتراک در حرف پایانی باشد. به بیان  
 دیگر، واژه‌های پایانی قرینه‌ها در حرف روی یکسان و در وزن مختلف باشند؛ مانند:  
 هر چه در دل فرو آید، در دیده نکو نماید  
 متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد.  
 «سعدی»

## ● نمونه‌های قرآنی

«لَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»<sup>(۴)</sup>  
 «مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً»<sup>(۵)</sup>  
 «كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»<sup>(۶)</sup>  
 «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ. وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»<sup>(۷)</sup>  
 «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا. ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ  
 فِيهَا جثياً»<sup>(۸)</sup>

۱. نوح/۵۶. «نذُر» جمع نذیر به معنای بیم دهنده است.
۲. حج/۷۳. ذباب: مگس.
۳. از آن رو مطرف نامیده شده که توافق و اتحاد دو فاصله در طرف (حرف اخیر) است نه وزن و ممکن است از طریف به معنای جدید و تازه گرفته شده باشد، چون وزن فاصله دوم جدید است و مانند وزن فاصله اول نیست. رک: شروح التلخیص، ج ۴، ص ۴۴۷. حاشیه دسوقی.
۴. مدثر/۶-۷. استکثار: فزونی طلبیدن.
۵. نوح/۱۳-۱۴. «شمارا چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید؟ حال آن که شما را مرحله به مرحله خلق کرده است.»
۶. مدثر/۵۱-۵۰. «گویی گورخرانی رمیده‌اند که از شیر فرار کرده‌اند.»
۷. مائده/۵۰.
۸. مریم/۷۲-۷۱. «و هیچ کس از شما نیست مگر در آن (دوزخ) وارد می‌گردد. این امر بر پرودگار تو قضای



﴿وإِنَّه لتنزِيل رَبِّ الْعَالَمِينَ. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ. بِلِسَانٍ

عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾<sup>(۱)</sup>

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ. فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾<sup>(۲)</sup>

۳. سجع متوازن

سجع متوازن آن است که کلمات قرینه در وزن متفق و در حرف پایانی مختلف باشند. به تعبیر دیگر، واژه‌ها فقط هموزن باشند؛ مانند:

ملک بی دین باطل است و دین بی ملک ضایع.

«کليلة و دمنه»

● نمونه‌های قرآنی:

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾<sup>(۳)</sup>

﴿وَآتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>(۴)</sup>

﴿وَمَا أَدْرِيكَ مَا الطَّارِقُ. النَّجْمُ الثَّاقِبُ. إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾<sup>(۵)</sup>

﴿وَنَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ. وَزُرَابِيٌّ مَبْثُوثَةٌ﴾<sup>(۶)</sup>

چنان که در علم قافیه مطرح است، تاء تأنیث به شمار نمی‌آید.

﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ. وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾<sup>(۷)</sup>

→ حتمی است. سپس کسانی را که پروا پیشه کرده‌اند، می‌رهانیم و ستمگران را به زانو در افتاده در

آن رها می‌کنیم.»

۱. شعراء/۱۹۵-۱۹۲.

۲. قمر/۵۴-۵۵.

۳. قارعه/۴۵. «روزی که مردم چون پروانه‌های پراکنده گردند و کوهها مانند پشم زده شده رنگین شوند.»

۴. صافات/۱۱۸-۱۱۷.

۵. طارق/۲۴. «و تو چه دانی که اختر شبگرد چیست؟ آن اختر فروزان. هیچ کس نیست مگر بر او نگهبانی است.»

۶. غاشیه/۱۶-۱۵. «و بالشهای پهلوی هم و فرشهای نفیس گسترده.»

۷. معارج/۸۹. مهل: فلز گداخته، عهن: پشم زده شده.

- ﴿والبیت المعمور. والسقف المرفوع. والبحر المسجور﴾<sup>(۱)</sup>  
 ﴿آنماتوعدون لصادق. وإن الدین لواقع﴾<sup>(۲)</sup>  
 ﴿إن هذا لهو الحقّ یقین. فسبح باسم ربک العظیم﴾<sup>(۳)</sup>

تبصره ۱: مقصود از وزن در باب سجع

مقصود از وزن در باب سجع و فروع آن، وزن عروضی است نه وزن صرفی؛ یعنی موافقت دو واژه در حرکتها و سکونها و ترتیب آن باشد، خواه در خصوصیت و شخص حرکات هم موافق باشند یا خیر. بنابراین، کلمات «عُرف» و «عَصَف» در ﴿والمرسلات عُرفاً فالعاصفات عُصفاً﴾<sup>(۴)</sup> و «مجید» و «یرید» در ﴿ذوالعرش المجید. فقال لما یرید﴾<sup>(۵)</sup> از نوع سجع متوازی است.

این نکته لغزشگاهی است که برخی را دچار اشتباه ساخته است. مؤلف منهاج البراعة به تفتازانی که در مطول، آیه: ﴿إنا أعطیناک الکوثر. فصل لربک وانحر﴾ را از اقسام سجع متوازی قرار داده است، اشکال می‌کند که چگونه وی این آیه را از قسم متوازی قرار داده، در حالی که وزن دو فاصله متفاوت است؛ اولی بر وزن «فوعَل» و دومی بر وزن «أفعل» است و سزاوار است که در مطرف داخل شود.<sup>(۶)</sup>

معلوم است ایشان از این نکته غافل مانده که مراد، وزن عروضی است نه صرفی. حتی خود تفتازانی هم دچار اشتباه می‌شود و آیه: ﴿والمرسلات عُرفاً فالعاصفات عُصفاً﴾ را برای اختلاف در وزن مثال می‌زند،<sup>(۷)</sup> حال آن که وزن عروضی «عُرفاً و عُصفاً» و حتی «مرسلات و عاصفات» نیز یکی است.

- 
۱. طور/۴۶. «سوگند به آن خانه آباد. سوگند به بام افراشته و دریای سرشار و بر افروخته».
  ۲. ذاریات/۵۶.
  ۳. واقعه/۹۵-۹۶.
  ۴. مرسلات/۱-۲. «سوگند به فرستادگان پی در پی که سخت توفنده‌اند».
  ۵. بروج/۱۵-۱۶.
  ۶. رک: میرزا حبیب الله خویی، منهاج البراعة، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۵.
  ۷. شرح مختصر، ج ۲، ص ۲۰۷.

تبصره ۲: موازنه

در بدیع عربی غالباً شرط می‌کنند که کلمات سجع باید در حرف پایانی یکی باشند، چنان که خطیب قزوینی سجع را این گونه تعریف می‌کند:

«هو تواطؤ الفاصلتين من الشر علی حرف واحد و هو معنی قول السکاکي: هو فی الشر کالقافية فی الشعر»<sup>(۱)</sup>

زرکشی درباره مواردی که حروف پایانی فواصل متقارب (نزدیک به هم در مخرج یا صفات) باشند؛ مانند: «**ق و القرآن المجید**. بل عجبا أن جاء هم منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب» می‌نویسد:

«و این نوع قطعاً در نزد کسانی که قایل به اطلاق سجع در قرآن هستند، سجع شمرده نمی‌شود، چون سجع آن است که حروفش متماثل (مانند هم و یکسان) باشد»<sup>(۲)</sup>  
در برخی کتب مانند تلخیص المفتاح، این مورد تحت عنوان «موازنه» مطرح شده و در تعریفشان آمده است:  
«هی تساوی الفاصلتين فی الوزن دون التقیة»<sup>(۳)</sup>

البته برخی هم اشتراک در حرف پایانی را شرط نمی‌دانند. مؤلف منهاج البراهة می‌گوید که برخی در سجع، اتفاق دو فاصله در قافیه را شرط ندانسته‌اند، بلکه به اتفاق در وزن بسنده کرده‌اند و از جمله این افراد مطرزی در شرح مقامات و شارح بحرانی را نام می‌برد.<sup>(۴)</sup>  
در بدیع فارسی نیز غالباً این قسم را در سجع داخل می‌کنند و ما از این نظر پیروی کردیم، چه این که لازم نیست سجع تماماً از قواعد قافیه پیروی کند، (قافیه یا سجع است یا مطرف و هیچ‌گاه سجع متوازن، قافیه نمی‌شود) و می‌تواند خصوصیات مستقلی هم

۱. شرح مختصر، ج ۲، ص ۲۰۶.

۲. زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۷۵. البته وی پس از بیان این مطالب می‌گوید: سجع و فواصل را به متوازی، مطرف و متوازی تقسیم کرده‌اند، متوازن را به این تعریف می‌کند که در مقاطع کلام فقط وزن رعایت شده باشد، سپس مثالهایی ذکر می‌کند که برخی با این تعریف سازگار نیست؛ مانند سوره «ضحی»، زیرا حروف پایانی این آیات نیز یکی است و سجع متوازن است.

۳. شرح مختصر، ج ۲، ص ۲۱۰.

۴. میرزا حبیب الله خویی، منهاج البراهة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰۶.

داشته باشد.

### تبصره ۳: اثر تنوین نصب در سجع

سجع امری است مربوط به آهنگ لفظی کلام و همسانی پایان کلمات به هر شکل که باشد - خواه با حروف زاید یا اصلی - موسیقی سجع را ایجاد می‌کند. بر این اساس، کلمات دارای تنوین نصب با وقف تبدیل به الف و تکرار این الف در پایان فقرات، موجب یکنواختی مقاطع و ایجاد سجع می‌شود. پس آنچه باید به شمار آید و تقسیمات سجع بر اساس آن انجام پذیرد، «الف» نصب است نه آخرین حرف کلمه؛ به عنوان مثال: «إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَرَأَاهُ قَرِيبًا»<sup>(۱)</sup> سزاوار است متوازی محسوب شود، نه متوازن.

در کتب نسبت به اثبات یا نفی این امر، تصریحی دیده نمی‌شود، اما از برخی مثالها به دست می‌آید که ملاک را حرف آخر غیر از «الف» می‌دانند.

اگر در فواصل آیات قرآن کریم بنگریم، خواهیم دید فواصل بسیاری از آیات با «الف» حاصل از تنوین نصب، یکنواخت شده‌اند؛ مانند: سوره مبارکه کهف. هر چند صرف نظر از «الف»، بیشتر موارد در وزن و حروف پایانی، یا یکی از آن دو با هم سازگاری دارند.

### سجع در شعر

سجع بیشتر در نثر به کار می‌رود، اما در شعر نیز نمونه‌هایی از آن را می‌توان یافت و آن در جایی است که در پایان نیم مصراع یا درون مصراع سجع آورده شود. به این مورد قافیه میانی و درونی هم اطلاق می‌شود و سبب غنی‌تر کردن موسیقی شعر می‌گردد؛ مانند:

با زا و بر چشمم نشین ای دلستان نازنین

کاشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

«سعدی»

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

«حافظ»

تجلی به رُشدی و اُثرت به یدی و فاض به نمدی و اوری به زندی<sup>(۱)</sup>

«ابو تمام»

### تضمین المزدوج

اگر دو لفظ مسجع کنار هم یاد شوند، تضمین المزدوج یا ازدواج نامیده می‌شود. همانند این مسأله در جناس نیز مطرح است؛ مانند: «فلان رفیق شفیق است، و ادیب اریب.»

﴿ویدعوننا رغباً ورهباً﴾<sup>(۲)</sup>

﴿ویل لكل قُمَّزَة لُمَّزَة﴾<sup>(۳)</sup>

### قرآن فراتر از مرزهای سجع

گر چه از میان سجع به فواصل قرآن کریم نگریستیم و آن را به عنوان دریچه‌ای برای گام نهادن در این پهنه دل انگیز برگزیدیم، اما باید اعتراف کرد که اسلوب نثر قرآن بسیار گسترده‌تر، متنوع‌تر و فراتر از قالبهای سجع است که تنها بخشی از قرآن را تشکیل می‌دهد. برای سجع مرزها و شرطهایی یاد کرده‌اند<sup>(۴)</sup> که برخی از آنها مانند: فصاحت الفاظ،

۱. بروز یافت از او رشدم و ثروتمند گشت از او دستم و سرشار شد از او مال اندکم و بر افروخته شد از او

آتشگیرانه‌ام.

۲. انبیاء/۹۰.

۳. همزه/۱. «وای بر هر بدگوی عیبجویی.»

۴. برای نمونه رک: آمین بکری، البلاغة المریة، علم البدیع، ص ۱۲۷؛ سید جعفر حسینی، العصر الجاهلی،

ص ۶۶-۶۷.

پیروی آن از معانی و برخورداری فقره دوم از معنای جدید، در سججهای قرآن وجود دارد، اما پاره‌ای دیگر، در خور تطبیق بر قرآن نیست، چرا که ناشی از توان محدود بشر و استقرای ناقص اوست. این موارد را می‌توان وجه تمایز قرآن با سایر کلام دانست. در موارد زیر به بررسی برخی ویژگیها فواصل قرآن کریم می‌پردازیم:

۱. در شروط سجع آورده‌اند که فقره‌های با یک آهنگ خاص، نباید بیش از دو یا سه مورد باشند، زیرا سبب ملالت شده و نشانه‌های تکلف از آن آشکار می‌شود.

در قرآن کریم دو گونه سجع نمایان است:

الف: هماهنگی میان دو یا چند فقره و تغییر آهنگ در فقره‌های بعدی؛ مانند: سوره عادیات.

ب: هماهنگی میان قطعات طولانی از یک سوره یا تمام آن، چنان که گاهی ده‌ها آیه به آهنگ خاصی پایان می‌یابد و نه تنها ملالتی ایجاد نمی‌کند، بلکه نشاط انسان را افزون کرده، او را مجذوب خود می‌سازد. سوره‌های مریم، طه، یس، جن، نبأ، و مانند آن از این جمله‌اند.

۲. سه نوع سجعی که بیان شد، در قرآن آمیخته است و بسیار می‌شود که از موردی به مورد دیگر انتقال صورت می‌گیرد و گاه قسم چهارمی هم به کار می‌رود که نزدیک بودن ضرب آهنگ و حروف پایانی دو کلمه باشد، بدون این که در وزن یا روی متفق باشند:

﴿إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ. رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ. إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بَرِزَّةِ الْكَوَاكِبِ. وَحَفِظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ﴾<sup>(۱)</sup>

۳. گاه می‌شود که واژه‌های پایانی آیات در آخرین حرف اشتراک و در حرکات یا حروف لین پیش از آن تفاوت دارند؛ مانند:

→ «السجع يحتاج الى اربعة شرائط: اختيار مفردات الالفاظ و اختيار التأليف و كون اللفظ تابعة

للمعنى لاعمكسه، و كون كل واحد من الفقرتين دالّة على معنى آخر.» به نقل از مطول، ص ۴۵۴.

۱. صافات/۴۹. مارد: سرکش. یقذفون: پرتاب می‌شوند. دحور: طرد. واصب: پیوسته و دائم.

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ. فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾<sup>(۱)</sup>  
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا. خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ  
 عَنْهَا حِوَلًا﴾<sup>(۲)</sup>

﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ. وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهُمْ  
 أَلْقَيْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾<sup>(۳)</sup>  
 ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ. فَعَمِيَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ. فَأَمَّا  
 مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ﴾<sup>(۴)</sup>  
 این گونه تفاوتها در قافیه از عیوب شمرده می شود، اما در فواصل قرآن عیب نیست.  
 زرکشی می نویسد:

«فاصله آیه مانند قرینه سجع در نثر و قافیه بیت در نظم است، و آنچه به عنوان  
 عیوب قافیه ذکر می شود<sup>(۵)</sup>، در فاصله عیب شمرده نمی شود و انتقال در فاصله و قرینه و  
 قافیه ارجوزه از نوعی به نوع دیگر جایز است بخلاف قافیه قصیده.»<sup>(۶)</sup>

۴. در قرآن کریم آیاتی داریم که از یک یا دو کلمه تشکیل یافته اند و آیاتی که چندین  
 سطر هستند. از نظر مساوی بودن یا نبودن دو آیه نیز انواع گوناگونی دارند که از آن سخن  
 خواهیم گفت.

اقسام فواصل به اعتبار کوتاهی و بلندی قرائن

سجع را به سه گونه: کوتاه، طولانی و متوسط تقسیم کرده اند.  
 ۱. سجع کوتاه که حداقل آن دو کلمه است؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَرَبِّكَ فَكْبِّرْ.

۱. قمر/۵۴-۵۵.

۲. کهف/۱۰۸-۱۰۷.

۳. ق/۶۷.

۴. قصص/۶۷-۶۵.

۵. برای دانستن عیوب قافیه، رک: خفاجی، سرالمصاحفة، ص ۱۷۹-۱۷۱؛ سلطانی، ادبیات فارسی،  
 ص ۸۶-۹۱.

۶. زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۹۹-۹۸.

و ثيابك فطهر... ﴿<sup>(۱)</sup>﴾ و الذاریات ذرواً. فالحاملات و قرأ. فالجاریات یسراً. فالمقسّمات أمرأ... ﴿<sup>(۲)</sup>﴾  
 ۲. سجع طولانی؛ مانند: ﴿الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایتکم أحسن عملاً و هو العزیز  
 الغفور. الذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من  
 فطور﴾ ﴿<sup>(۳)</sup>﴾

۳. متوسط؛ مانند: ﴿اقتربت الساعة و انشق القمر. و ان یروا آیه یرضوا و یقولوا سحر  
 مُستمر﴾ ﴿<sup>(۴)</sup>﴾ ﴿أفلا یظنون الی الإبل کیف خلقت. و الی السماء کیف رُفعت﴾ ﴿<sup>(۵)</sup>﴾

هر یک از این اقسام، نمونه‌هایی فراوان در قرآن دارد، بنابراین، تقسیم، نوع طولانی  
 هم داخل در سجع است، اما برخی در شرایط سجع یاد می‌کنند که فقره‌های سجع باید از  
 لحاظ ترکیب کوتاه باشد و بهترینش آن است که از دو کلمه یا کمی بیشتر تشکیل شده  
 باشد. بنابر نظر این افراد، قسم دوم از قبیل سجع نباید شمرده می‌شود.

#### برابری و نابرابری قرینه‌های سجع

گفته‌اند<sup>(۶)</sup> بهترین سجع آن است که قرینه‌های آن مساوی باشد، تا همانند ابیات شعر  
 شود و اصل در فاصله را مساوات می‌دانند؛ مانند:

﴿فی سدر مخضود. و طلع منضود. و ظلّ ممدود﴾ ﴿<sup>(۷)</sup>﴾

﴿و الصّافات صفّاً، فالزّاجرات زجراً. فالتّالیات ذکرأ﴾ ﴿<sup>(۸)</sup>﴾

در سوره‌هایی مانند: صافات، واقعه، و دو جزء آخر قرآن، نمونه‌های فراوان برای آن  
 وجود دارد. تمام موارد ترصیع و تماثل - که ذکر آن خواهد آمد - نیز از این گونه است.

۱. مدثر/۱-۴.

۲. ذاریات/۱-۴. «سوگند به بادهای ذره افشان، و ابرهای گرانبار، و سبک سیران، و تقسیم کنندگان کار».

۳. ملک/۲-۳.

۴. قمر/۱-۲.

۵. غاشیه/۱۸-۱۷.

۶. رک: زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۷۸-۷۷؛ سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۳۵۸. تفنازانی؛ مطول، ص ۴۵۴، به نقل از  
 ابن اثیر.

۷. واقعه/۲۸-۳۰.

۸. صافات/۱-۳.



در رتبه بعد، سجعی قرار دارد که قرینه دوم و یا سوم آن طولانیتر باشد.  
طولانی تر بودن قرینه دوم؛ مانند:

﴿و النجم إذا هوى. ما ضل صاحبكم وما غوى﴾<sup>(۱)</sup>

﴿ق و القرآن المجید. بل عجبوا أن جاءهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شیء عجیب﴾<sup>(۲)</sup>  
﴿ویل لكل أفاك أئیم. یسمع آیات الله تتلى علیه ثم یصرّ مستکبراً كأن لم یسمعها فبشرها بعذاب  
ألیم﴾<sup>(۳)</sup>

طولانی تر بودن قرینه سوم؛ مانند:

﴿خذوه فغلوه، ثم الجحیم صلوه. ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلكوه﴾<sup>(۴)</sup>

طولانی تر بودن قرینه دوم از قرینه اول و سوم از دوم، مانند:

﴿الحاقه. ما الحاقه. وما أدرك ما الحاقه﴾<sup>(۵)</sup>

﴿و الضحی و اللیل إذا سجی. ما ودّعک و ما قلی﴾<sup>(۶)</sup>

﴿طسم. تلك آیات الكتاب المبین. لعلک باخع نفسك ألا یكونوا مؤمنین﴾<sup>(۷)</sup>

گفته اند<sup>(۸)</sup> نیکو نیست قرینه ای که بعد آورده می شود، از قرینه نخست بسیار کوتاهتر باشد، زیرا سمع انسان به مقدار نهایت سجع نخست آشنا شده است و هنگامی که سجع

۱. نجم/۲-۱.

۲. ق/۲-۱.

۳. جائیه/۷۸.

۴. حاقه/۳۲-۳۰. در تلخیص، و کتب تفنازانی «خذوه فغلوه» دو قرینه و آیه بعد قرینه سوم قرار داده شده است. اما در البرهانه، دو مورد اول یک قرینه و «ثم فی سلسله...» به عنوان قرینه سوم یاد شده است، رک:

شرح مختصر، ج ۲، ص ۲۰۸؛ البرهانه، ج ۱، ص ۷۷.

۵. حاقه/۳-۱.

۶. ضحی/۳-۱.

۷. شعراء/۳-۱.

۸. ابن اثیر می نویسد: این در نزد من عیبی فاحش است. رک: معقول، ص ۴۵۴.

«امیر یحیی بن زید علوی در الطراز، پس از تقسیم فواصل به سه قسم (۱- هر دو نوع مساوی باشد. ۲- فقره دوم طولانیتر از اولی باشد. ۳- عکس مورد قبل یعنی دومی کوتاهتر باشد) می نویسد: این قسم سوم، نزد بیشتر اهل این صنعت دارای عیب است و از آن چیزی در قرآن یافت نمی شود و بیشترین ورودش بر دو قسم دیگر است.» محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۵، ص ۵۶۹. به نقل از الطراز.

دیگر کوتاهتر باشد، خلاف انتظار پیش می‌آید. البته اگر مقدار کمی کوتاهتر باشد، به حسن آن آسیب نمی‌رساند و در تنزیل مواردی این گونه است؛ مانند:

﴿ألم ترکیف فعل بأصحاب الفیل. ألم يجعل کیدهم فی تضلیل﴾<sup>(۱)</sup>

با وجود این که قاطعانه حسن این مورد را نفی می‌کنند، و طبع و ذوق را شاهد آن گرفته، می‌گویند در قرآن یافت نمی‌شود، اما باید گفت در قرآن مواردی را می‌توان یافت که قرینه بعدی بسیار کوتاهتر از نخست است و کوچکترین شائبه‌ای در حسن آن نیست. بنابراین، یا باید این قاعده را خدشه پذیر بدانیم و یا قرآن را در این باره جدای از کلام بشر به شمار آوریم.

آیاتی که در پیش رو دارید، این گونه است:

﴿سخرها علیهم سبع لیل و ثمانية أيام حسوماً فتری القوم فیها صرعی کأنهم أعجاز نخل

خاویة. فهل تری لهم من باقیة﴾<sup>(۲)</sup>

﴿و اصبر و ما صبرک إلا بالله و لاتحزن علیهم و لا تک فی ضیق ممّا یمکرون. إن الله مع الذین

اتقوا و الذین هم محسنون﴾<sup>(۳)</sup>

﴿وإن لکم فی الأنعام لعبرة تُسقیکم ممّا فی بطونها و لکم فیها منافع کثیرة و منها تأکلون. و علیها

و علی الفلک تُحملون﴾<sup>(۴)</sup>

درباره تقسیمات یاد شده مرزهایی مشخص می‌کنند و تساوی دو فاصله را با دقت در میزان کلمات تعیین می‌کنند، ولی می‌توان گفت این موارد باید به سلیقه و طبع نوع اهل محاوره و اگذار شود و این دقتها نمی‌تواند ملاک باشد.

### ● حروف پایانی آیات قرآن مجید

بسیاری از فواصل قرآن کریم به حرف «نون» که پیش از آن حروف مد قرار گرفته

۱. فیل/۲-۱.

۲. حاقه/۷۸. حسوم یا جمع حاسم است و یا مصدر به معنای قطع و ریشه کن کردن. صرعی: جمع صریع به معنای به خاک افتاده. خاویة: میان تهی. خالی.

۳. نحل/۱۲۸-۱۲۷.

۴. مومنون/۲۲-۲۱.

است، ختم شده‌اند؛ مانند: «یَنفِقُونَ»، «تَعْلَمُونَ»، «فَاثْرُونَ»، «مَسْتَقِینَ»، «مَهْتَدِینَ»، «مَبِینَ» و «تَكْذِبَانَ». حکمت این کار را فراهم ساختن امکان ترنم، کشش و نیکو سازی صدا برای خواننده یاد می‌کنند، چنان که سیبویه نوشته است:

«عربها هنگام ترنم<sup>(۱)</sup> الف، واو، و یاء را ملحق می‌کردند، زیرا کشش صوت را می‌خواستند و هنگامی که شعر بگویند و ترنم نکنند، اهل حجاز قافیه‌ها را به حالت زمان ترنم رها و گروهی از بنی تمیم مد را به نون تبدیل می‌کنند.»<sup>(۲)</sup>

پس از «نون» بیشترین حروف به کار رفته «الف» و «میم» است که پیش از آن و همچنین سایر حروف، بیشتر حروف مد به کار رفته است؛ مانند: «علیم»، «رحیم»، «خصام»، «مهاد»، «مجید»، «قدیر» و «غفور». «الف»‌ها نیز یا حاصل از تنوین است و یا جزء بنای کلمه. زرکشی پس از تقسیم فواصل به دو قسم متمائل و متقارب در حروف و ذکر نمونه‌هایی برای هر کدام، می‌نویسد:

«بدان که فواصل قرآن کریم از این دو قسم خارج نیست، بلکه منحصر در متمائل و متقارب است.»<sup>(۳)</sup>

یعنی حروف پایانی آیات یا مثل هم و یکسان و یا در مخرج و صفات نزدیک به هم است؛ مانند: «م و ن» و «د و ب» و دو حرف دور از هم هیچ‌گاه در فاصله‌هایی که جفت یکدیگر قرار داده شده‌اند، قرار نگرفته است.

از میان حروف متقارب، «ن و م» بیش از همه به یکدیگر قرینه شده‌اند که این خود نمایانگر شباهت و نزدیکی بسیار این دو حرف است.

در این آیات بنگرید:

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ. فَوَاكِهِمْ وَمَا كَرُمُونَ. فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ. عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾<sup>(۴)</sup>

۱. الترّنم: التطریب و التّعنی و تحسین الصوت بالتلاوة. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۵۶.  
 ۲. رک: زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۸۶۹. محمد ابوالفضل ابراهیم، در پاورقی، سخن سیبویه و شواهدش را یاد می‌کند.  
 ۳. رک: زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۷۵-۷۲.  
 ۴. صافات/۴۴-۴۱.

﴿کم ترکوا من جنّات و عیون. و زروع و مقام کریم. و نعمة کانوا فیها فاکهین﴾<sup>(۱)</sup> این یکی از جهات اعجاز قرآن است که با وجود تنوع موضوعات و مطالب مطرح شده در آن و طولانی بودن جمعی از آیات، تا این حد تناسب میان اواخر آیات حفظ شده است.

به عنوان نمونه سوره «نساء» با دارا بودن ۱۷۶ آیه از سوره‌های طولانی است و موضوعات اجتماعی و اخلاقی در آن مطرح شده، مقطعهای آیات بجز چند مورد، تمام به الف تنوینی پایان یافته است.

آهنگ خاص آیات همراه با کلمات پایانی آنها به هر سوره، روح و اسلوب ویژه‌ای بخشیده که آن را از دیگر سوره‌ها برجسته می‌سازد. البته برخی سوره‌ها مانند: «کهف»، «جن»، «اسراء» و «فرقان» به یکدیگر نزدیک‌اند.

سوره مبارکه مریم که در پایان آیات، آن یاء مشدد و منصوب قرار گرفته؛ مانند: «خَفِیًّا»، «وَلِیًّا»، «سَمِیًّا» و «رَضِیًّا» دارای حالت عاطفی ویژه‌ای شده است و در پایان سوره، وقتی مضمون تغییر می‌یابد و تند می‌شود، فواصل نیز تغییر می‌کند و مانند: «جنداً»، «مرداً»، «عزّاً» و «ضدّاً» می‌شود.

در سوره‌های «اسراء» و «کهف» آیات هر دو به الف تنوینی پایان می‌یابد، اما آنچه اسلوب این دو را برجسته می‌سازد، قرار گرفتن حروف لین پیش از آخرین حرف کلمه در سوره اسراء است؛ مانند: «وکیلاً»، «شکوراً» و «کبیراً». و سوره کهف با فواصلی مانند: «عوجاً»، «وَلَدّاً»، «جَزْراً» و «شَطَطاً» دارای آهنگی برجسته و تند است. برخی از مفسران و دانشمندان تلاش کرده‌اند میان آهنگ کلمات و معانی آنها ارتباط برقرار کنند.<sup>(۲)</sup>

#### ● تناسب میان فواصل، کفه برتر

تناسب در لغت عرب، امری پسندیده است، چه این که تأثیری فراوان در هماهنگی

۱. دخان/۲۷-۲۵.

۲. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، رک: محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۵، ص ۲۲۲، مبحث «تجسید معانیه فی أجزاس حروفه» (مجسم شدن معانی قرآن در آهنگ حروفش).

ساختن کلام و دلنشین تر کردن آن دارد. از این رو اهمیتی ویژه به آن داده شده، به گونه‌ای که به سبب آن، از نظم کلام و قواعد لفظی خارج می‌شوند و هنگام تراحم میان این دو، امتیاز به تناسب داده می‌شود.

در قرآن کریم نیز به سبب همگونی میان فواصل آیات، در برخی موارد تغییراتی در کلام و نظم آن ایجاد شده است. برای نمونه به برخی از این موارد اشاره می‌کنیم:

### ۱. افزایش حروف و کلمات

در این آیات از سوره احزاب، حرف مد اضافه شده است، زیرا مقطعه‌های فواصل این سوره الفهای تنوینی دارد:

﴿وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا﴾<sup>(۱)</sup>

﴿فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾<sup>(۲)</sup>

﴿وَأَطَعْنَا الرِّسُولَا﴾<sup>(۳)</sup>

در «مَالِيَّة»<sup>(۴)</sup>، «سُلْطَانِيَّة»<sup>(۵)</sup> و «مَاهِيَّة»<sup>(۶)</sup> هاء سکت افزوده شده.

در «كَانَتْ قَوَارِيرَا»<sup>(۷)</sup> تنوین اضافه شده یا منصرف گشته است.

﴿طُورِ سِينَا﴾<sup>(۸)</sup> به «طُورِ سِينِينَ﴾<sup>(۹)</sup> تغییر یافته با الحاق نون.

در «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾<sup>(۱۰)</sup> و «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَق﴾<sup>(۱۱)</sup> افزودن صفات «أَعْلَى»

۱. احزاب/۱۰.

۲. احزاب/۶۷.

۳. احزاب/۶۶.

۴. حاقه/۲۸.

۵. حاقه/۲۹.

۶. قارعة/۱۰.

۷. انسان/۱۵. زمخشری در باره «قواریر» می‌نویسد: «این دو بی تنوین و با تنوین اول و با تنوین هر دو قرائت شده‌اند و این تنوین بدل از الف اطلاق است، چون فاصله است و در دومی به خاطر پیروی از اولی است.» کشفه ج ۴، ص ۶۷۱.

۸. مؤنون/۲۰.

۹. تین/۲.

۱۰. اعلیٰ/۱.

و «خلق» در بردارنده تناسب میان آیات است.

### ۲. کاهش حروف و کلمات

در آیات: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرٌ﴾<sup>(۱۲)</sup>، ﴿الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى﴾<sup>(۱۳)</sup> و ﴿يَوْمَ التَّنَادِ﴾<sup>(۱۴)</sup> یاء ناقص حذف شده و در اصل «یسری»، «المتعالی» و «التنادی» بوده است. و در آیات: ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾<sup>(۱۵)</sup>، ﴿فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِي﴾<sup>(۱۶)</sup>، ﴿وَإِنِّي لَأَرَاهُنَّ﴾<sup>(۱۷)</sup> و ﴿إِنِّي لَأَتَقُونِي﴾<sup>(۱۸)</sup> ضمیر متکلم حذف شده و در اصل «نذری» «عقابی» «فارهونی» و «فاتقونی» بوده است.

### ۳. تقدیم و تأخیر میان کلمات

﴿وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ﴾<sup>(۱۹)</sup> «نُذْر» که فاعل است، پس از مفعول آمده است. ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةَ مُوسَى﴾<sup>(۲۰)</sup> موسی با وجود این که فاعل و مرجع ضمیر «نفسه» است، پس از مفعول آمده است. ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَفْوًا أَحَدٌ﴾<sup>(۲۱)</sup> «أحد» اسم کان است، ولی پس از خبر آن آمده است. ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾<sup>(۲۲)</sup> معمول بر فعل مقدم شده است؛ نظیر آیات اول سوره مؤمنون و موارد بسیار دیگری در قرآن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱۱. علق/۱.

۱۲. فجر/۴.

۱۳. رعد/۹.

۱۴. غافر/۳۲.

۱۵. قمر/۱۶.

۱۶. رعد/۳۲.

۱۷. بقره/۴۰.

۱۸. بقره/۴۱.

۱۹. قمر/۴۱.

۲۰. طه/۶۷.

۲۱. اخلاص/۴.

۲۲. بقره/۳.

﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى﴾<sup>(۱)</sup> «آخرت» با وجود این که رتبه زمانی اش پس از «اولی» است بر آن مقدم شده است، و اگر مراعات فاصله نبود، مانند این آیه پس از آن می آمد:

﴿وَلِلَّهِ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ﴾.

﴿بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾<sup>(۲)</sup> «هارون» با دارا بودن مرتبه ای پایبتر از موسی، بر او مقدم شده است.

#### ۴. کار برد مفرد، تشبیه و جمع به جای یکدیگر

﴿فَلَا يَخْرُجُكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾<sup>(۳)</sup> «تشفی» مفرد آمده، اما اقتضای تشبیه را داشت. البته می شود گفت چون خطاب در صدر آیه به آدم است، مفرد آمده.

﴿وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾<sup>(۴)</sup> «امام» در این آیه مفرد آمده و در آیه دیگر جمع: ﴿وَجَعَلْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾<sup>(۵)</sup>

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾<sup>(۶)</sup> اقتضای اصل این است که «أنهار» باشد.

﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ﴾<sup>(۷)</sup> به جای خِلَّة، خلال آمده زیرا همین کلمه در آیه ای دیگر، به صورت مفرد آمده است: ﴿يَوْمَ لَا يَبِيعُ وَلَا خِلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾<sup>(۸)</sup>

#### ۵. وقوع برخی کلمات به جای دیگری

﴿حِجَابًا مُسْتَوْرًا﴾<sup>(۹)</sup> یعنی ساترا، ﴿كَانَ وَعْدَهُ مَأْتِيًّا﴾<sup>(۱۰)</sup> یعنی آتیا.

در این دو مورد به جای اسم فاعل، اسم مفعول به کار رفته است.

۱. نجم/۲۵.

۲. طه/۷۰.

۳. طه/۱۱۷.

۴. فرقان/۷۴.

۵. انبیاء/۷۳.

۶. قمر/۵۴.

۷. ابراهیم/۳۱.

۸. بقره/۲۵۴.

۹. اسراء/۴۵.

۱۰. مریم/۶۱.

﴿فی عیشة راضیه﴾<sup>(۱)</sup>، ﴿من ماء دافق﴾<sup>(۲)</sup> در این جا فاعل به جای مفعول آمده است برخی از این موارد داخل در مجاز عقلی است، یعنی اسناد فعل و شبه آن به یکی از ملابسات و چیزهایی که با تحقق فعل ارتباط دارند؛ مثلاً در «راضیه» و «دافق» رضایت و دفق از آن صاحب نعمت بهشتی و آب است که به مفعول اسناد شده است. زمخشری احتمال دیگری را نیز یاد می‌کند که این صیغه‌ها مانند: «لابن» و «تامر» برای نسبت باشد؛ «دافق» منسوب به دفق<sup>(۳)</sup>، «راضیه» منسوب به رضا<sup>(۴)</sup> و مستور به معنی ذاستر<sup>(۵)</sup> باشد.

﴿بأن ربك أوحى لها﴾<sup>(۶)</sup> به جای إليها، لها به کار رفته است. ﴿فريقاً كذبتهم وفريقاً قتلون﴾<sup>(۷)</sup> به جای قتلتم که ماضی و مطابق با فعل پیش است، مضارع گفته شده است.

برای موارد یادشده، نظایر و شواهد دیگری نیز در قرآن مجید وجود دارد. برخی از این تغییرات در مقایسه با دیگر آیات به دست می‌آید، و در پاره‌ای از آنها نکته‌ها و اعتبارهای لطیفی نهفته است که افزون بر رعایت فاصله، تغییر بر آن اساس صورت گرفته است، ولی نباید اهمیت سازگاری فاصله‌ها را از نظر دور داریم و همیشه بخواهیم در این باره توجیه دیگری درست کنیم، چنان که شیوه برخی مفسران مانند زمخشری این گونه است.

بر آنچه گفته‌اند این مطلب را می‌توانیم بیفزاییم که در برخی موارد، رعایت فاصله در تقسیم بندی آیات نیز دخالت داشته است و آیه به کلمه‌ای پایان یافته که با دیگر فواصل سوره سازگاری دارد و بخشی از جمله یا کلام در آیه دیگر واقع شده است؛ مانند:

۱. حاقه/۲۱.

۲. طارق/۶، دافق: جهنده.

۳. زمخشری، کشف، ج ۴، ص ۷۳۵.

۴. همان منبع، ص ۶۰۳.

۵. همان منبع، ج ۲، ص ۶۷۰.

۶. زلزال/۵.

۷. بقره/۸۷.



﴿...و من یتق الله يجعل له مخرجاً. ويرزقه من حيث لا يحتسب...﴾<sup>(۱)</sup>

﴿الذين كذبوا بالكتاب وبما أرسلنا به رسلنا فسوف يعلمون. إذ الأغلال في أعناقهم والسلاسل يسحبون. في الحميم ثم في النار يسجرون. ثم قيل لهم أين ما كنتم تشركون. من دون الله...﴾<sup>(۲)</sup>

﴿... كذلك يبين الله لكم الآيات لعلكم تتفكرون. في الدنيا والآخرة...﴾<sup>(۳)</sup>

آغاز و پایان آیات و سوره‌ها، نهان گاه اسراری نهفته است و بحث از آن پردامنه، که با وجود کارهای انجام شده، هنوز کاوشهای گسترده‌ای را می‌طلبد. در این مقال بیش از این مجال نبود. یکی از مباحث مهم باقی مانده، سازگاری فواصل با مضمون آیات است که در چهار قسم: تمکین، تصدیر، توشیح و ایغال مورد گفتگو قرار گرفته است.<sup>(۴)</sup>

### ترصیع

ترصیع<sup>(۵)</sup> در لغت به معنی ترکیب است، چنان که مثلاً تاج، شمشیر و یا عصا را با گوهر ترکیب کرده و آن را زینت می‌بخشیدند، به گونه‌ای که توازن در دو طرف حفظ می‌شد.

در بدیع، ترصیع آن است که تمام یا بیشتر الفاظ یک قرینه از نظر وزن و قافیه مانند الفاظ قرینه دیگر باشد. در واقع در ترصیع سجعه‌های متوازی (تمامی سجعه‌هایش باید متوازی باشند) در دو جمله یا بیشتر مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. این کار دو جمله را همانند می‌سازد و زیبایی خاصی به آن دو می‌بخشد.

به کلام آراسته به ترصیع، مرصع گویند. جمعی (از جمله تلخیص و شروح آن) این

۱. طلاق/۲-۳.

۲. غافر/۷۴-۷۰. یسحیون: کشیده می‌شوند. یسجرون: افکنده می‌شوند.

۳. بقره/۲۲۰-۲۱۹. «فی الدنيا والآخرة» یا متعلق به تفکرون است؛ یعنی در آنچه مربوط به دنیا و آخرت است بیندیشید و یا متعلق به بین است؛ یعنی خدا آنچه را که مربوط به امر دو جهان است بیان می‌کند.

رک: زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۲۶۳؛ طبرسی، مجمع البیان، ص ۱، ص ۵۵۸.

۴. رک: زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۹۸-۷۸؛ سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۳۴۵-۳۴۵؛ محمد هادی معرفت، التمهید، ج ۵، ص ۲۶۷-۲۵۲.

۵. «الترصیع التركیب. یقال تاج مرصع بالجواهر و سیف مرصع، آی محلی بالرصائع.» ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۲۴.

مورد را تحت عنوان «سجع مرصع» به عنوان یکی از اقسام سجع مطرح کرده‌اند.

● نمونه‌های قرآنی:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾<sup>(۱)</sup>

﴿إِنَّا إِلَيْنَا يَا بَيْهَمٍ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾<sup>(۲)</sup>

﴿وَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ. وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾<sup>(۳)</sup>

﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا. فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا. فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا. فَأَأْتِرْنَ نَقْعًا. فَوْسَطْنَ بِهِ جَمْعًا﴾<sup>(۴)</sup>

﴿وَبِئْسَ الْوَرْدَ الْمُرُود... بِئْسَ الرَّفْدَ الْمَرْفُود﴾<sup>(۵)</sup>

● نمونه‌های فارسی

خرد مایه شادمانی شناس

خرد زنده جاودانی شناس

روانش گمان نیایش نداشت

زبانش توان ستایش نداشت

«فردوسی»

ای مقرر به تو رسوم کمال

ای منور به تو نجوم جلال

آسمانی است قدر تو زجلال

بوستانی است صدر تو زنعیم

«رشید و طواط»

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

«مولوی»

شام رفته و بام خفته، سال از عد بیرون و مال از حد افزون، همه را تلف کرده و اسف

۱. انقطاع/ ۱۳-۱۴. زرکشی می‌گوید: «برخی گمان کرده‌اند این آیه قسم از ترصیع است، اما این گونه نیست، زیرا لفظ «إن» و «لفی» در هر دو طرف تکرار شده و این مخالف شرط ترصیع است چون شرط آن، اختلاف کلمات در دو جانب است.» «الرهان» ج ۱، ص ۷۷. اما ظاهراً التزام به این شرط موردی ندارد.

۲. غاشیه/ ۲۵-۲۶.

۳. واقعه/ ۸۹.

۴. عادیات/ ۱۵. «سوگند به مادیانهایی که با همه تازانند و با سهای خود از آتش سنگ می‌جهانند، و برقی همی جهانند، صبحگاهان هجوم آرند، و با آن یورش گردی بر انگیزند، و بدان در دل گروهی در آیند.»

۵. هود/ ۹۸-۹۹.

برده.

## تمائل

تمائل که به آن مماثله و موازنه هم می‌گویند، هماهنگ کردن دو یا چند جمله به وسیله تقابل سجعهای متوازن است؛ یعنی الفاظ جمله‌های قرینه در وزن یکی و در قافیه (حرف آخر) مختلف باشند.

جایز است در این مورد، افزون بر اسجاع متوازن، از تقابل اسجاع متوازی و مطرف هم استفاده شود. متمائل نسبت به مرصع، مانند متوازن نسبت به متوازی است.

## ● نمونه‌های قرآنی

- ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَنَسَ. وَالصَّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾<sup>(۱)</sup>  
 ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾<sup>(۲)</sup>  
 ﴿وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ. وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>(۳)</sup>  
 ﴿فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ. وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ. وَظَلِّ مِمْدُودٍ. وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ﴾<sup>(۴)</sup>  
 ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ. وَإِذَا الْعُشَارُ عُطِّلَتْ...﴾<sup>(۵)</sup>  
 ﴿وَالنَّازِعَاتُ غَرَقَاءً. وَالنَّاشِطَاتُ نَشْطَاءً. وَالسَّابِحَاتُ سَبْحَاءً. فَالسَّابِقَاتُ سَبْقَاءً. فَالْمُدَبِّرَاتُ أَمْرَاءً﴾<sup>(۶)</sup>  
 ﴿يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرَأً. وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرَاءً﴾<sup>(۷)</sup>

۱. تکویر ۱۸-۱۷. «سوگند به شب چون پشت گرداند، سوگند به صبح چون دمیدن گیرد.»

۲. ضحیٰ ۱۰/۹.

۳. صافات ۱۱۸-۱۱۷.

۴. واقعه ۳۱/۲۸. مخضود: بی خار. طلح: موز. منضود: پیچیده شده. مسکوب: ریزان.

۵. تکویر ۴/۱. «آن‌گاه که خورشید به هم پیچیده شده، و آن‌گه که ستارگان همی تیره شوند، و آن‌گاه که کوه‌ها به رفتار آیند، و وقتی شتران ماده وانهاده شوند.»

۶. نازعات ۵/۱. سوگند به فرشتگان که بسختی جان ستانند، و به فرشتگانی که جان بآرامی می‌گیرند، و به فرشتگانی که شناکان شناورند، پس در پیشی گرفتن سبقت گیرنده‌اند، و کار را تدبیر می‌کنند.»

۷. طور ۱۰/۹. «روزی که آسمان سخت در تب و تاب افتد، و کوه‌ها به حرکت در آیند.»

## ● نمونه‌های فارسی

باران نعمت بی حسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.  
 بر احوال نابوده علمش بصیر  
 به اسرار ناگفته لطفش خبیر  
 گر بنوازی به لطف ور بگدازی به قهر  
 حکم تو بر من روان زجر تو بر من رواست  
 «سعدی»

هم عقل دویده در رکابت      هم شرع خزیده در پناهت  
 جبریل مقیم آستانت      افلاک حریم بارگاهت  
 در مدح از پیامبر ﷺ از «جمال الدین عبدالرزاق»

## لزوم ما لایلم

لزوم ما یلم<sup>(۱)</sup> که آن را التزام، اعنات (خود را به زحمت افکندن)، تضمین (تنگ گرفتن) و تشدید (محکم گرفتن) نیز گویند، آن است که پیش از آخرین حرف بیت یا فاصله چیزی آورده شود که سجع بی آن تمام است و نیازی به آن نیست؛ مانند:

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَاتَقْهَر. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَاتَنْهَر﴾<sup>(۲)</sup>، «راء» در دو فاصله به منزله حرف زوی و «هاء» پیش از آن التزام و بدونش سجع تمام است؛ مانند: کلمات لاتنهر و لاتسخر. در آیات زیر نیز یک یا چند حرف این گونه است:

۱. استاد همایی می‌نویسد: «این صنعت آن است که شاعر یا نویسنده به قصد آرایش کلام یا هنرنمایی، آوردن حرفی، یا کلمه‌ای را ملتزم شود که در اصل لازم نباشد، چنان‌که مثلاً کلمه گلشن را به التزام حرف «ش» با روشن و جوشن هم قافیه کند، و حال آن‌که آن را با کلمات: گلخن، مسکن، تن و امثال آن نیز می‌توان قافیه کرد.» *ذوذی بلاغت و صناعات ادبی*، ص ۷۴.

موارد دیگری نیز درباره قافیه وجود دارد که چون با قرآن مناسبتی ندارد، از ذکر آن خودداری می‌شود. به همین کتاب رجوع شود.

﴿و الطور و کتاب مسطور﴾<sup>(۱)</sup>

﴿فتكون للشيطان ولياً... و اهجرنى ملياً﴾<sup>(۲)</sup>

﴿و الليل و ما وسق. و القمر إذا اتسق﴾<sup>(۳)</sup>

﴿فإن انتهوا فإن الله بما يعملون بصير. و إن تولوا فاعلموا أن الله موليكم نعم المولى و نعم النصير﴾<sup>(۴)</sup>

﴿إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فإذا هم مبصرون. و إخوانهم يمدّونهم فى الغنى ثم لا يقصرون﴾<sup>(۵)</sup>

ابن ابی الحدید می نویسد:

«واردی از لزوم در کتاب عزیز آمده است که چندان زیاد نیست.»

وی سپس نمونه‌هایی را یاد کرده، می نویسد:

«به ظاهر این کار، مقصود و منظور نیست.»<sup>(۶)</sup>

سعدی در غزل زیر ملتزم شده است الف و یاء را پیش از لام بیاورد:

چشم بدت دور ای بدیع شمایل

ماه من و شمع جمع و میر قبایل

جلوه کنان می روی و باز نیایی

سرو ندیدم بدین صفت متمایل

هر صفتی را دلیل معرفتی است

روی تو بر قدرت خداست دلایل

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون

عهد تو منسوخ کرد ذکر اوایل

۱. طور/۲-۱.

۲. مریم/۴۶-۴۵.

۳. انشقاق/۱۸-۱۷. «سوگند به شب و آنچه فرو پوشاند، سوگند به ماه چون تمام شود.»

۴. انفال/۴۰-۳۹.

۵. اعراف/۲۰۲-۲۰۱.

۶. رک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۳.

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق  
سد سکندر نه مانع است و نه حایل  
دور به آخر رسید و عمر به پایان  
شوق تو ساکن نگشت و مهر تو زایل  
گر تو برانی کسم شفیع نباشد  
ره به تو دائم دگر به هیچ وسایل  
با که بگویم حکایت غم هجرت  
این همه گفتم و حل نگشت مسایل  
سعدی از این پس نه عاقل است و نه هشیار  
عشق بچربید بر فنون فضایل